

پیوند ادبی نیما و علامه مازندرانی یکی از مشایخ علمی پدرم

سید حسن امین

□ ۱- علامه مازندرانی، استاد پدرم و دوست نیما

جاودان یاد، شیخ محمد صالح مازندرانی حایری (معروف به علامه سمنانی) درگذشته‌ی ۱۳۵۰ خورشیدی (= ۱۳۹۱ قمری) در سمنان - یکی از بزرگ‌ترین عالمان، فلسفه‌دانان و حکیمان مشایخ مشرب قرن اخیر بود. وی در علوم نقلی شاگرد آخوند ملامحمد کاظم خراسانی (درگذشته‌ی ۱۳۲۷ هجری قمری) و در علوم عقلی شاگرد ملا اسماعیل حایری بروجردی (درگذشته‌ی ۱۳۱۹ هجری قمری) از اعظام مشائیان بود.

پدر من زنده‌یاد استاد سید علینقی امین (۱۲۹۷-۱۳۷۹) که استاد من در علوم نقلی و عقلی نیز بود، به چندین هنر از جمله معقول و منقول، حکمت، ادب، تاریخ، شعر و موسیقی آراسته بود و تنها به چند چیز عظیم می‌نازید که یکی از آن‌ها این بود که وی شاگرد مجاز علامه‌ی مازندرانی بود و سلسله‌ی مشایخ و استادان او به این واسطه به آخوند خراسانی صاحب کفایه و پشتیبان بزرگ مشروطیت می‌رسید؛ هم‌چنان که افتخار دیگر او این بود که با داشتن اجازه‌ی حدیث از علامه آقابرگ تهرانی صاحب النریعه، سلسله‌ی علمی‌اش به واسطه‌ی آن بزرگ مستقیماً به «خاتم المحدثین» حاج میرزا حسین نوری صاحب مستدرک می‌رسید.

پدرم در «اجازه‌ی حدیث»ی که به خط خود به من داده است، علامه محمدصالح مازندرانی را، با عنوان «شیخ الفقهاء» به عنوان یکی از مشایخ خود - مقدم بر آقابرگ تهرانی - یاد کرده است و البته این مقدم و مؤخر داشتن‌ها بی‌دلیل نیست. آن مباحث، شرحی می‌طلبد طویل و فصیل. نسل حاصل - باید گفت سوگمندان - علاقه‌ی بی‌به این سنت‌های علمی هزار ساله‌ی اسلاف شایسته‌ی خویش ندارد. نسلی که جامع جنبین و حائز منقبتین است، وظیفه دارد این شیوه‌های علمی و پیشینه‌های فرهنگی را به نسل جوان‌تر معرفی کند. اما جای بحث آن‌ها، در این مقاله - و شاید اصلاً در این مجله - نیست. آن سخن بگذار تا وقت دگر.

باری، علامه‌ی مازندرانی یکی از نوابغ علمی و مفاخر فرهنگی

این قرن بود که در عصر خویش از جهت جامعیت در سمعیات و عقلیات بی‌نظیر بود. پدر او میرزا فضل الله مجتهد و پدربزرگ مادری‌اش ملا یوسف استرآبادی مؤلف صیغ العقود و الایقاعات بود. وی در کربلا متولد شد و همان‌جا ادبیات و سطوح فقه را نزد ملاعباس اخفش و ملاعلی سیبویه خواند و در ۱۳۱۲ ق از کربلا به نجف رفت و در آن‌جا از درس حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل تهرانی و آخوند ملا محمدکاظم خراسانی بهره برد و پس از نیل به درجه‌ی اجتهاد به قصد درمان بیماری چشم در ۱۳۲۴ ق = ۱۲۸۵ شمسی = مصادف با انقلاب مشروطیت از عراق به مازندران بازگشت و تا اواسط سلطنت رضاشاه پهلوی، مرجع روحانی و زعیم دینی ناحیه‌ی آمل و بابل بود. او بر اثر مخالفت با قدغن شدن مراسم روضه‌خوانی به دستور رضاشاه، دستگیر و در زندان قصر محبوس و پس از یک سال، از زندان آزاد گردید و به سمنان تبعید شد. علامه از آن پس دیگر حتی پس از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ در همان شهر ماند و همسری سمنانی گرفت و از او صاحب دو فرزند شد و تا پایان زندگانی پربارش یعنی نیمه‌ی دوم عمر خود، در همان شهر ماند و در مسجد جامع سمنان که از بناهای فتحعلیشاه قاجار است، اقامه‌ی جماعت می‌فرمود و حوزه‌ی تدریس داشت و به همین جهت به «علامه‌ی سمنانی» معروف گشت.

این عالم بسیار دان، دارای نزدیک سیصد تألیف بود که مهم‌تر از همه حکمت بوعلی در سه مجلد است. دیگر آثار او عبارتند از: توضیح المسائل، مناسک حج، تعلیقه بر تهافت الفلاسفه غزالی، رساله‌ی ید بیضا و... او به پارسی و تازی شعر می‌سرود و دفتر شعری دارد با عنوان بستان الایحی. این استاد، از جمله به عربی منظومه‌ی در اصول فقه دارد با عنوان السیبه الذهبیه یا سبکه الذهب که خلاصه‌ی کفایه‌ی آخوند خراسانی است و چنین شروع می‌شود:

علم الاصول عضدی و حاجبی

عن حمد غیرالله ربی الواجب

می‌خواندند و بعضی حتی خواستار آن بودند که نوپردازان را باید در بیمارستان تیمار یا در زندان زندانی کرد که «یاوه‌سرایی» نکنند. (سرمقاله‌ی ماهنامه‌ی حافظ، ش ۶۸)

گفتنی‌ست نیما در آغاز، شعر را به شیوه‌ی کلاسیک (بویژه به سبک خراسانی) می‌نوشت. استادان شعر و ادب، نیما را شاعر متوسط بسیار ناموفقی در شعر کلاسیک یافتند و هنگامی هم که او به عنوان پیش‌آهنگ یا پیشوا و راهگشای شعر نو، به ساختن شعری از این دست پرداخت، بر روی اشتباه‌های او در کاربرد واژگان و انحراف او از اصول ادب و بلاغت انگشت گذاشتند. استادان ادبیات فارسی در وجود مسامحه‌ها یا حتی اشتباه‌ها در کار نیما و هدایت اتفاق دارند؛ اما توجه ندارند که نیما و هدایت، اصل و فرع آن قواعد بلاغی و ادبی دست و پا گیر را قبول ندارند و دقیقاً سبک و سیاق خود را بر پایه‌ی بیرون از حوزه‌ی آن سنت‌ها استوار داشته‌اند.

کمیسیون ملی یونسکو در ۱۳۷۵ پیشنهاد کرد که نام نیما در سیاهه‌ی نخبگان ادبیات جهانی در یونسکو ضبط شود. اکنون بعضی اشعار نیما چندان در ذهن و زبان نسل‌های متوالی جای خوش کرده که دیگر انکار اهمیت ادبی نیما در تاریخ ادبیات ایران ممکن نیست. باید قبول کرد که شعر را برای «مردم» می‌گویند. شعری که در ذائقه‌ی ادبی مردم بنشیند، هرچند با ملاک‌ها و معیارهای آکادمیک، درجه‌ی یک نباشد، «شعر» است و شعری که مطابق تمام قواعد و اصول ادبی و بلاغی باشد اما بین مردم مقبولیت پیدا نکند، جنبه‌ی کاملاً تخصصی و آکادمیک پیدا می‌کند.

باری، در حق نیما، سخن بسیار گفته و نوشته‌اند. سخن ما در این‌جا بیش‌تر مربوط به آشنایی نیما به ادب کلاسیک و حتی ارتباط او با روحانیون مستقل و دانشمند از یک‌سوی و مقبولیت ابتکار ادبی او نزد یکی از بزرگ‌ترین استادان علوم عقلی و نقلی عصر او از سوی دیگر است.

نیما بر اثر آشنایی‌اش با زبان فرانسه و برخورداریش از گویش طبری و ویژگی‌های سبک سخن و اندیشه‌اش، به گفتن و نوشتن اشعاری به سبک نو پرداخت. شکستن سنت وزن عروضی، پیش از نیما مسبوق به سابقه بود. در مثل، عارف قزوینی، شعر «مارش خون» را در همان وزن «افسانه»ی نیما، پیش از نیما، ساخته بود. میرزاده‌ی عشقی، عارف، یحیی دولت‌آبادی، دهخدا، تقی رفعت، ذبیح‌پهروز، کمالی اصفهانی، فرخی یزدی به نوگرایی بیش از اصول و قواعد قدما متوجه بودند و هر یک بیش و کم از جهت رخت و ریخت شعر، نوآوری‌هایی داشتند. شعر «یاد آر ز شمع مرده یاد آر» اثر علی‌اکبر دهخدا که سوغنامه‌ی میرزا جهانگیرخان شیرازی است، به حقیقت نمونه‌ی از همین تجدد ادبی قبل از نیماست.

اهمیت نیما گذشته از رهاکردن وزن عروضی و گریز از تساوی طول مصراع‌ها، و حتی ایجاد نسج زبان شعری تازه، بر اثر ارائه‌ی جهان‌بینی نوینی در محتوا، تعبیرها و تصویرهای شاعرانه بود. او با نشر «افسانه» یک دگرگونی بنیادی در ادبیات منظوم فارسی ایجاد کرد که نه تنها از حیث وزن و قالب، بلکه از جهت معنی و مفهوم و بویژه از منظر نگرش انسان به جهان با سنت



از راست: هوشنگ ابتهاج (سایه) - سیاوش کسرای - نیما یوشیج - احمد شاملو - مرتضی کیوان

مقبول شاعران قرن‌ها پیش و نیز شعر هم‌عصران نیما، تفاوت داشت. تأثیر - شاید غیر مستقیم - ادبیات اروپایی (بویژه آثار آلفرد دوموسه، شاتوبریان، و لامارتین) که بی‌شک نیما با آن‌ها مأنوس بود، در قطعه‌ی بلند غنایی - تفضلی «افسانه» انکارناشدنی است. اهمیت نیما، به حقیقت در این خلاصه می‌شود که وی نه تنها شعر اروپایی و شعر فارسی را به هم در مفهوم و تصویر نزدیک کرد، بلکه هم‌چنین با نگرشی کاملاً متفاوت از جهان‌نگری شاعران فارسی‌زبان به انسان و طبیعت نگریست.

ع- تألیف نیما از سوی علامه مازندرانی

در مقاله‌ی حاضر، نکته‌ی مهم این است که این ابداع و ابتکار نیما در ساختار صوری و مفهومی، مورد قبول یکی از بزرگ‌ترین عالمان عصر یعنی علامه محمدصالح حایری مازندرانی که خود در شعر کلاسیک فارسی و عربی استاد مسلم بود، واقع شده است. اکنون عین نوشته‌ی علامه‌ی مازندرانی را درباره‌ی شأن نزول قصیده‌ی که به خواهش نیما ساخته است، باز می‌نویسیم و سپس آن قصیده را از دیوان اشعار علامه‌ی مازندرانی به نام **بستان‌الادب** نقل می‌کنیم: «در ۲۸ فروردین ۱۳۰۸ شمسی



مطالب ذی‌القعدة الحرام ۱۳۴۷ قمری، جناب آقای نیماخان یوشجی - نواده‌ی سردار امجد - که از ادبای بنام معاصر و از مبتکرین سبک جدید در ادب فارسی است، از این‌جانب انشاء بهاریه خواست. گفتم: بهاریه‌های اساتید قدیم و عصر حاضر، جای بکری برای کسی نگذارده؛ و این‌جانب شاعر نیستم. بر حسب ذوق طبیعی - در ساعات تنفس - چیزهایی از قریحه تراوش می‌کند که ناظر به جنبه‌های دینی و مذهبی است. هرچند بهاریه و توصیف مناظر طبیعی، سخن در آثار صنع ربوبی است و به موجب: «تفکروا فی آلاء الله؛ و لا تفکروا فی ذات الله» بسیار عمل صالحی است، و اگر مسؤول شما را اجابت کنم، باید طرز مبتکر بی‌سابقه‌ی باشد که مبارزه با آن دشوار باشد. فی‌الحال فی المجلس دو بیت اول، به نظرم رسید. آقای نیما اظهار داشت:

- اگر به این نحو جمع و تقسیم یا جمع و تفریق به پایان رسد، منظور تأمین می‌شود و قافیه هم بسیار مشکل و غالباً عربی خواهد بود.

ساعتی نگذشت؛ زمینه فراهم شد. کم‌کم قصیده مفصل شد که این بهاریه منتخبی از آن است.»

علامه‌ی مازندرانی هم‌چنین در صدر این قصیده نوشته‌اند: «منتخب بهاریه مبتکره که برحسب استدعای نیماخان یوشجی از اولاد سردار امجد انشاء شد که ذیلاً تفصیل این داستان یاد خواهد شد و در آن یادی از اعلی‌حضرت بقیه‌الله (ارواحنا فداه) و از استاد خود مرحوم آخوند ملاکاظم خراسانی (قدس سره) می‌شود»:

خیمه چو ابر بهار به چرخ ازرق کشید

بنقشه و بیدمشک، فرش ستبرق کشید

این قصیده را صاحب این قلم یک‌بار در مجله‌ی **کلک** در شماره‌ی ۹۹ (آبان ۱۳۷۷) چاپ کرده‌ام و در این‌جا فقط به ابیات موضوع این مقاله اشاره می‌کنم یعنی آن‌جا که صحبت به نیما یوشیج می‌کشد:

چامه‌ی این نیمه دل دید، چو نیما سجل

آن‌که ز هر سنگ و گل حبّ مفلّق کشید

یکی مرا سرو ناز، لیک ز جعدش ستم

یکی ورا شاهباز رنج ز عقق کشید

از لب و چشم و دهان و آن نگه و آن بیان

از همه گوهر ستان بار معوق کشید

یکی چو فستق دو مغز یکی چو بادام نغز
 یکی چو فندق در از سلک مضیق کشید
 گفت لب ت حد فضل ز طوس و شروان گرفت
 چکامهات جد و هزل ز فرس و جندق کشید
 یکی چو من بایدهش کشم روی تابلو
 یکی ز زر شایدهش لوح مورق کشید
 صفحه کنم زود رنگ که باید از دود زنگ
 به حاسد افزود سنگ گر دهن لق کشید
 یکی رصد بایدم شنجرفی هفت رنگ
 یکی دوصد شایدم رسم منمق کشید
 حسن ختامم چو شید کشید قصری مشید
 با سیم دستی رشید پایه‌ی اوثق کشید
 یکی درخشان نگین عیان شدی در یمین
 یکی زرافشان ثمین سکه‌ی الیق کشید

۶- وجوه دیگر تشابه بین نیما و علامه مازندرانی

ارائه‌ی چند وجه دیگر از وجوه اشتراک بین علامه‌ی مازندرانی و نیما، لازم به یادآوری است:
 الف. نیما قصیده‌ی بهار به سبک خراسانی دارد که در پایان آن به ستایش و مدح امام علی گریز می‌زند.
 ب. در جایی در پاسخ علامه، شعری در مدح حضرت علی سروده و خطاب به علامه گفته است:
 گفستی ثنای شاه ولایت نکرده‌ام

بیرون زهر ستایش و حد ثنا علی ست
 چونش ثنا کنم که تانکرده‌ی خداست

هرچند چون غلات نگویم خدا علی ست

(کلیات نیما، تدوین سیروس طاهباز، انتشارات نگاه، ۱۳۸۳، ص ۸۷)

ج. عبدالرحمان پارسا تویسرکانی شی حدود چهل سال پیش برای من نقل کرد که او جوانی بود که به همراهی خویشاوندش مایل تویسرکانی رییس فرهنگ (آموزش و پرورش) بارفروش به شمار رفته بود. در آن جا جلسه‌ی سخنرانی در تالار فرهنگ شهر تشکیل دادند و رییس فرهنگ و دیگر دست‌اندرکاران سخنران‌هایی کردند. آن گاه، بی‌گاه، نیما یوشیج پشت بلندگو رفت و گفت: من این حرف‌ها را نمی‌فهم، اما همین چکمه‌پوشی

[یعنی رضاشاه] که امروز کلاه و رخت و ریخت شما را عوض کرده است، فردا شکم‌تان را هم پاره می‌کند! مجلس به هم ریخت. از ترس ماموران امنیه و نظمیه، صورت‌مجلس کردند که در پایان جلسه‌ی که در ستایش شاه وقت برگزار شده بود، مرد دیوانه‌یی پشت بلندگو رفت و سخنان نامفهوم گفت و بدین‌گونه نیما از خطر جدی رهید.

۷- نتیجه‌ی کلام

بزرگان جهان، بدون آن که اختلاف‌های سنتی و سنتی بر آن‌ها حاکم باشد، با یک‌دیگر تجاذب و انجذابی دارند. نمونه‌ی کامل آن ستایش دو جانبه Mutual Admiration نیما و علامه مازندرانی است؛ در حالی که نیما به مناسک مذهبی مطلقاً معنی نبود و علامه مازندرانی، مرجع دینی وقت بود. این پیوندها یادآور رفاقت سید رضی با ابواسحاق صابی است. باری، اشعاری که نیما به سبک متقدمان و در قالب‌های عروضی ساخته است، چنگی به دل نمی‌زند. اما این نیز درست نیست که نیما را از ادب کلاسیک بیگانه بدانیم که اگر چنین بود، وی نمی‌توانست برای دوستی و مصاحبت با یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان روحانی عصر خویش (علامه‌ی مازندرانی) زمینه‌ی داشته باشد و آن بزرگ را به سرودن قصیده‌ی در ۱۳۰۸ وادارد و سپس آن قصیده را - به شهادت مقطع همان قصیده - و سراینده‌اش را به شهادت یادداشت‌های روزانه‌اش تحسین کند.

قابل توجه است که ابتکار نیما در شعر نو با نشر شعر «ای شب» در ۱۳۰۱ در مجله‌ی نوبهار به مدیریت ملک‌الشعرا بهار آغاز شد و با نشر «افسانه» در ۱۳۰۲ به اوج رسیده بود و قصیده‌ی علامه‌ی مازندرانی، درست شش سال بعد از آن یعنی در ۱۳۰۸ سروده شده است و با این همه نیما آن را سخت پسندیده و ستوده است. ■

منابع

اعیان الشیعه، ۳۶۹/۹، نقباء البشر ۳/۹۳۶، الذریعه، ذیل سبکة الذهب (ج ۱۲، ص ۱۳۵) و دیگر عناوین تألیفات صاحب ترجمه؛ کلیات نیما، چاپ سیروس طاهباز، ص ۸۷؛ تاریخ قومس، عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، ص ۴۰۶-۴۰۷؛ ماهنامه‌ی کلک، ش ۹۹ (آبان ۱۳۷۷)